

R.K. Ramazani. *Revolutionary Iran, Challenge and Response in the Middle East*. Baltimore & London: The Johns Hopkins University Press, 1986.

# مباحثی در سیاست خارجی ایران:

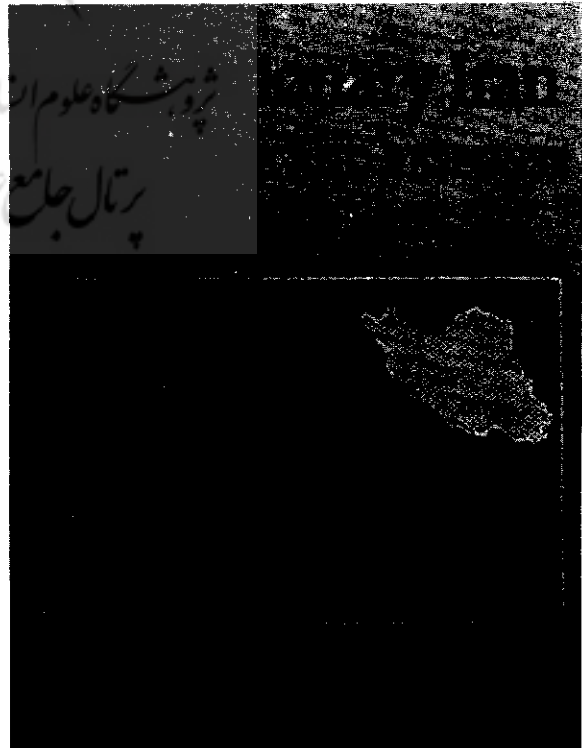
هراس و واکنش در خاورمیانه

دکتر فرهنگ رجایی

گفته می شود تعداد کتابهایی که درباره تحولات سیاسی ایران انقلابی از بهمن ماه ۱۳۵۷ تاکنون در خارج از مرزهای ایران نوشته شده به رقمی بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ عنوان می رسد. جای بسی شگفتی و در عین حال تأسف است که در ایران اولاً تعداد کتابهایی که در این زمینه منتشر شده است از شمار انگشتان دست تجاوز نمی کند و ثانیاً آنچه هم ارائه شده است از نظر کیفیت، اگر نگوئیم سیاسی نویسی و شعارگونه، ساده انگارانه و در بعضی موارد تناقض آمیز است. از میان آخرین کتابهایی که به زبان انگلیسی درباره ایران منتشر شده و در عین حال اولین کتاب جامع درباره سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است کتاب *ایران اسلامی: هراس و واکنش در خاورمیانه*، نوشته روح الله کارگر رضائی، استاد ایرانی دانشگاه در آمریکا است. این کتاب، که در واقع ادامه آثار رضائی در باب سیاست خارجی ایران است، مسائل عمده ای را که به سیاست خارجی ایران از زمان پیروزی انقلاب تا زمان نشر کتاب مربوط می شود در بر می گیرد.

همچنانکه عنوان کتاب القا می کند، فرض نویسنده بر این بوده است که انقلاب اسلامی در ایران هراسی در منطقه به وجود آورده که در چند سال اخیر تعیین مشی سیاسی در منطقه را تحت الشعاع قرار داده است. علاوه بر توضیح این هراس، کتاب در پی شناسایی اثر آن و پاسخهای ارائه شده به آن است. با توجه به این فقره از مقدمه کتاب هدف نویسنده روشن می شود:

از زمان انقلاب ایران، ایالات متحده، ایران انقلابی را «شیطان بزرگ» خاورمیانه قلمداد کرده است. رژیم انقلابی، پس از براندازی رژیم دوستانه شاه و نابودی قدرت و نفوذ آمریکا در ایران، ابتدا گروگانهای آمریکایی را در اختیار گرفت و سپس به جنگی ایدئولوژیک به ضد منافع استراتژیک آمریکا در کشورهای طرفدار آن کشور، از سواحل غربی خلیج فارس تا سواحل شرقی مدیترانه، دست زد. ادعای می شود که در نتیجه آن، ترویربستهای طرفدار ایران از حیات و تملک آمریکایی در خاورمیانه انتقام مخربی گرفتند. «متعصبین ایرانی» با سر باز زدن از مذاکره صلح با عراق تهدید کرده اند که جنگ را در کشورهای دوست [آمریکا] در خلیج فارس گسترش خواهند داد و جریان نفت خلیج فارس را به روی بازار جهانی و به ویژه به روی کشورهای غربی و ژاپن خواهند بست. در پاسخ به این ادعاست که دولت ریگان در پی آن بوده است که نه در گفتار بلکه یقیناً در عمل، سیاست شدیداً محدود کننده ای نسبت به ایران انقلابی اعمال کند... در این کتاب کوشیده ام نشان دهم که در نتیجه سیاست خارجی مخدوش و تناقض آمیز آمریکا-متأثر



[از بینش] هنری کیسینجر - که به شکل سیاست شدیداً محدود کننده در قبال «تندروی شیعی، بنیادگرایی اسلامی و سیاست آشوب برانگیز ایرانیها»، بروز کرده است، تا به حال ما [آمریکا] را صرفاً به جزئی از مشکل گسترده تر خاورمیانه تبدیل کرده... [و ادامه آن] می تواند پی آمدهای اجتماعی-سیاسی منطقه ای وخیمتر و مصیبت بارتری برای حیات و مصالح آمریکا به بار آورد (مقدمه، صص سیزده و چهارده).

نویسنده برای نیل به این مقصود، مطالب کتاب را در پنج بخش و مجموعاً پانزده گفتار ارائه می کند. در بخش اول، با عنوان «سرشت هراس و واکنش» در سه گفتار، همآوردجویی و ستیزه کاری ایران انقلابی را به ترتیب از دید ژئوپولیتیک، ایدئولوژیک و پذیرش آن به علت شرایط اجتماعی-سیاسی کشورهای خاورمیانه بررسی می کند. در گفتار اول نشان داده شده است که ایران از نظر استراتژیکی و به دلیل توازن قوا و نقش برتر خود هراسی در دل تمام کشورهای منطقه انداخته است. عواملی که موجب این موقعیت برای ایران شده است به زعم نویسنده عبارت است از «موقعیت جغرافیایی، میزان جمعیت، منابع نفتی، لوله های نفتی، ترمینالهای نفتی و بالأخره تأسیسات نفتی.» (ص ۳). مثلاً در رابطه با عراق چنین نتیجه گرفته شده است که،

حتی اگر برتری فعلی قدرت هوایی عراق را [نسبت به ایران] واقعی تصور کنیم، توازن کلی نظامی به طور اساسی خطر نظامی ایران را کم نمی کند... [به ویژه که] بر عکس تصور عموم، انقلاب [اسلامی] قدرت نظامی ایران را به دو طریق مرتبط تقویت کرده است. نیروهای جدید سپاه پاسدار انقلاب اسلامی به موازات ارتش تأسیس و به کار ادامه می دهند... و تأکید بر اسلامی کردن نیروهای مسلح ایران عامل تازه و بی سابقه ای که همان تعهد ایدئولوژیک باشد در کار آورده است که موجب اصلی روحیه نسبتاً قوی در بین نیروهای جنگنده ایرانی است (صص ۸-۹).

در همین رابطه در خصوص عربستان سعودی چنین نتیجه گیری شده است:

اگر حقیقت برتری جغرافیایی ایران را به حساب نیاوریم و بپذیریم که نیروی هوایی عربستان سعودی [از نظر کمی] دارای قدرت بیشتری است، نمی باید از همآوردجویی خلبانان ایرانی که از آزمایش در میدان جنگ موفق بر آمده اند در مقایسه با خلبانان بی تجربه عربستان سعودی و همتاهای دیگر آنها در کشورهای شورای همکاری خلیج [فارس] غافل بود (ص ۱۱).

نویسنده در خصوص سرشت همآوردجویی استراتژیکی ایران نسبت به کشورهای شورای همکاری خلیج فارس توضیح می دهد که در واقع تأسیس این شورا کلاً واکنش هراس از انقلاب اسلامی در ایران بوده است. البته درجه این هراس در کشورهای منطقه از جمله کویت، بحرین و عمان متفاوت است و در هر کدام هم شکل خاصی گرفته و تأثیر ویژه ای دارد. آنچه به این

هراس کیفیت ویژه می بخشد موقعیت ایران از جهت تنگه هرمز است.

یک بُعد دیگر همآوردجویی ایران تأثیر ایدئولوژی اسلام بر کل سیاست ایران است که در گفتار دوم با عنوان «نهضت ایدئولوژیک» بررسی شده است. رضوانی پس از نقل این جمله از «ریمون آرون» که می گوید «استراتژی دیپلماتیک يك کشور را بدون مطالعه فلسفه حاکم بر ذهن کسانی که بر آن حکومت می کنند نمی توان دریافت»، به بحث درباره ویژگیهای فلسفی نظام جمهوری اسلامی می پردازد. ابتدا به اختصار از ولایت فقیه به عنوان مفهومی که بنیان فلسفی نظام جمهوری اسلامی است صحبت می شود و سپس به مفاهیمی چون «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی»، «مستضعفان وارث عالم خواهند شد»، «صدور انقلاب» و «برداشت ایران از امنیت خلیج فارس» می پردازد و آنها را حاکم بر تعیین مشی سیاسی در ایران به ویژه در سیاست خارجی می داند. چنین می نماید که نویسنده، جز به هنگام بحث درباره مفهوم صدور انقلاب، پیچیدگی و ویژگیهای مفاهیم دیگر را کاملاً در نیافته است. اما بخش مربوط به برداشت ایران از امنیت خلیج فارس بسیار باریک بینانه و مهم است زیرا نویسنده نشان می دهد که ایران انقلابی به امنیت منطقه بی توجه نیست و در واقع مسئولیت خود را در مقام قدرت بزرگ منطقه به خوبی ایفا کرده است.

نویسنده سپس فهم موقعیت ایران و بُعد ایدئولوژیک آن را برای درک میزان هراسی که انقلاب ایران به وجود آورده کافی ندانسته و معتقد است که باید به پدیده موقعیت اجتماعی-سیاسی داخلی کشورهای منطقه نیز توجه نمود. بنابراین گفتار سوم به وضعیت نابسامان داخلی این کشورها که موجب هموار شدن راه تأثیر همآوردجویی ایران است اختصاص داده شده است. وضع شیعیان در عراق و تشکیل «مجلس اعلی انقلاب اسلامی عراق»، وضع شیعیان در عربستان سعودی و سیاست اخیر عربستان مبنی بر توجه آن کشور به بهبود شرایط مناطق شیعی نشین بر اثر تظاهرات شیعیان، وضع شیعیان در کویت و فعالیت های موفقیت آمیز اخیرشان در انتخابات مجلس و سرانجام نارضایتی های شیعیان در بحرین - همه، صرف نظر از متأثر شدن از تحولات ایران، خود در مؤثر بودن این تحولات در آن کشورها دخالت داشته است. نویسنده نتیجه می گیرد که این کیفیت انفعالی ناشی از «عجز کلی طبقه فرمانروا در این کشورها از برآوردن نیازهای فراوان شهروندان، از جمله توقع سطح زندگی بالاتر، عدالت اجتماعی، و مشارکت سیاسی است». در مجموع، از این سه گفتار چنین نتیجه گرفته می شود که،

تمایل سنتی آمریکا که استحکام سیاسی را [در منطقه] تا حد زیادی با حفظ وضع موجود در مقابله با روسیه شوروی مربوط می‌دید دیگر کاربرد ندارد. سیاست کلی آمریکا در خاورمیانه به بازبینی و رهنمودهای تازه‌ای نیازمند است تا آن را با واقعیتها و شرایط جدید در آن منطقه بیشتر مطابقت دهد (صص ۵۳-۵۴).

بخشهای دوم، سوم، و چهارم تصویری از تأثیر عملی هراس موصوف به دست می‌دهد. بخش دوم (با شش گفتار) به تأثیر این هراس در حوزه خلیج فارس اختصاص داده شده است. گفتارهای چهار و پنج - «ریشه‌های جنگ» و «تداوم جنگ ایران و عراق» - تأثیر این هراس را در عراق نشان می‌دهد؛ گفتارهای شش و هفت - «عربستان سعودی: سیاست تحدید [انقلاب و جنگ] با روش مسالمت‌آمیز» و «عربستان سعودی: سیاست تحدید [انقلاب و جنگ] با روش ارباب و عدم تأیید» - به تأثیر تحولات در عربستان می‌پردازد؛ و سرانجام، گفتارهای هشت و نه - «تحدید انقلاب: تشکیل شورای همکاری خلیج فارس» و «تحدید عملیات زیرزمینی و جنگ: عملکرد شورای همکاری خلیج فارس» - تأثیر این هراس را در کشورهای کوچکتر منطقه خلیج فارس توصیف می‌کند.

نویسنده درباره جنگ توضیح می‌دهد که عوامل متعدد از جمله شرایط سیاسی-اجتماعی در داخل عراق، قدرت طلبی شخص صدام، و عوامل دیگر دست به دست هم داده وضع موجود را پدید آورده است. «اشتباه محاسباتی [عراق] که جنگ را مناسبترین و بهترین وسیله برای رسیدن به اهداف خویش می‌دید، نه فقط 'موجب' جنگ شده بلکه علت ادامه آن است.» (ص ۶۹). نویسنده اهم این اشتباهات را دو دسته می‌داند: «یکی اشتباه محاسباتی عراق درباره قدرت جنگی خویش و دیگری اشتباه محاسباتی درباره قدرت نظامی ایران.» (ص ۷۰). افزون بر آن، نویسنده برخورداری دو طرف درگیر را از تواناییهای جنگی نیز دلیلی بر ادامه جنگ می‌بیند:

مسئولیت تداوم جنگ را متوجه «تعصب» ایران و یا «ویژگی نظام جمهوری اسلامی» دانستن به این معنی است که تأثیر مصالح عملی حکومت جمهوری اسلامی نادیده گرفته شده است... تداوم جنگ نه تنها از تعهدات ایدئولوژیک حکایت می‌کند بلکه از ارزیابی ایران از قدرت نظامی خویش نیز متأثر می‌شود. رهبران ایران باور دارند که در نهایت تعادل قوا، صرفنظر از مقدار تجهیزات نظامی، به نفع آنها تغییر خواهد کرد.» (ص ۸۴).

به نظر نویسنده، عربستان سعودی از ابتدا به دنبال تحدید انقلاب اسلامی بوده و از این سیاست، هم با روشهای دوستانه و هم با روش توسل به ارباب و تهدید، پیروی کرده است. در عین حال، به زعم نویسنده، عربستان سعودی کوشیده است رابطه

حسنة‌ای با حکومت اسلامی ایران داشته باشد و مسائل بین دو کشور را با حسن نیت حل و فصل کند. در مجموع، مهمترین مسائل بین دو کشور عبارت است از «مسئله حج، رابطه عربستان سعودی با ایالات متحده، [میزان] تولید و قیمت نفت، و مهمتر از همه جنگ ایران و عراق.» (ص ۱۱۱). نویسنده نتیجه می‌گیرد که،

در عمل، هر دو کشور حزم و احتیاط و درایت سیاسی نشان داده‌اند و، در واقع، به رغم اختلافهای متعدد، همگونیهای سیاسی بسیاری داشته‌اند. درست است که بینش دو کشور نسبت به معنی و مفهوم اسلام متفاوت است، اما در عمل هر دو کشور به دخالت مستقیم آمریکا در امور خاورمیانه روی خوش نشان نمی‌دهند. مضافاً به اینکه هر دو کشور به دلایل ایدئولوژیکی با حکومت بعثی سر ناسازگاری داشته و ضمناً به این اصل که «مسئولیت امنیت منطقه به عهده کشورهای منطقه است» اعتقاد راسخ دارند (ص ۱۱۲).

گفتارهای هشتم و نهم به واکنش کشورهای منطقه در قالب تشکیل شورای همکاری خلیج فارس در برابر هماوردجویی ایران اختصاص دارد. به نظر نویسنده،

شورای همکاری خلیج فارس [در ابتدا از جهت واکنش نسبت به چهار هراس عمده تشکیل گردید که عبارت بودند از انقلاب ایران و بویژه خطر تأثیر آن [در منطقه]، حمله نه‌اجمی شوروی به افغانستان، رقابت ابرقدرتها و خطر دخالت نظامی آمریکا، و سرانجام، خطر فراگیر شدن جنگ [ایران و عراق] در منطقه... در این میان، جنگ ایران و عراق را باید به عنوان عامل اصلی در تشکیل شورای همکاری خلیج فارس تلقی کرد. (ص ۱۲۶).

به نظر او، به همین دلیل است که عملکرد شورا اکثراً در جهت محدود کردن جنگ بوده است. البته شورا کوشیده است که این سیاست را از طریق حزم و درایت سیاسی دنبال کند. نویسنده، پس از بررسی مواضع مختلف شورا، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که، جهت‌گیری مسالمت‌آمیز شورای همکاری خلیج فارس [نسبت به ایران ضمناً جو کلی سیاسی را در خلیج بهبود بخشیده است (ص ۱۴۳).

بخش سوم که به تأثیر انقلاب در شرق مدیترانه اختصاص دارد مسائلی چون «نابودی اسرائیل» (گفتار دهم)، «انزوای سیاسی مصر» (گفتار یازدهم)، «اسلامی کردن لبنان» (گفتار دوازدهم) را

اولاً وجود صدام حسین - که دشمن مشترك ایران و سوریه است - برای تحکیم بخشیدن به اتحاد دو کشور کافی نیست، و ثانیاً بعثیهای سوریه نه نظر خوشی نسبت به حکومت الهی دارند و نه علاقه‌ای به تشکیل جمهوری اسلامی چه در عراق و چه در لبنان (ص ۱۹۵).

بخش چهارم با عنوان «نفت، انقلاب و جنگ»، با دو گفتار بترتیب نقش نفت را در زندگی سیاسی ایران انقلابی و همچنین در جنگ بررسی می‌کند. رضائی می‌گوید که صرف نظر از استفاده‌های سیاسی از نفت چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی، کشورهای نفت خیر دریافته‌اند که هر چند می‌توان از سلاح نفت به ضد و یا به نفع کشورهای اروپایی بهره گرفت، در این باره نسبت به یکدیگر می‌باید با تساهل و درایت بیشتر برخورد کنند. به‌زعم نویسنده، این آگاهی موجب شده است که،

ایران انقلابی و عربستان سعودی محافظه‌کار و دیگر کشورهای خلیج [فارس] تا حد زیادی همکاری داشته باشند. آنها صرف نظر از شکل حکومت و اختلافاتشان در خصوص سطح قیمت و تولید نفت و صرف نظر از رقابتهای ایدئولوژیکی، ناچار بوده‌اند که یا با هم حفظ و یا با هم نابود شوند. این کشورها، به‌علت بستگی نزدیک درآمد نفت با حیات اقتصادی، حتی زمانی که ظاهر قضیه حکایت از چیز دیگر می‌کند، چاره‌ای جز همکاری و سازش ندارند (ص ۲۱۳).

رضائی در ارزیابی نقش نفت در جنگ، در واقع تأثیر جنگ را بر جریان نفت از منطقه به غرب در نظر دارد. «از آنجا که اولین 'تکان نفتی' پس از جنگ اعراب و اسرائیل، و دومین آن در اوج انقلاب در ایران رخ نمود، در زمان شروع جنگ ایران و عراق جهان در انتظار 'تکان سوم' بود.» (ص ۲۱۳). اما چنین نشد. درست است که وضع بازار بین‌المللی نفت حکایت از این داشت که موقعیت مناسب نیست، اما این واقعیت به تنهایی بروز نکردن «تکان» را توضیح نمی‌دهد. کشورهای منطقه نیز به سهم خود آگاهانه یا ناآگاهانه به بروز نکردن «تکان» تازه کمک کردند. عجز عراق از قطع جریان نفت ایران و حزم و دوراندیشی سیاسی ایران هم در کمک به باز نگاه داشتن تنگه هرمز و هم در خودداری از بستن آن، از عوامل مهم بوده است. این شیوه عملکرد موجب شده است که بگوئیم نفت به یکی از «ابزار»های جنگی تبدیل شده است نه به «سلاح» جنگی.

در جنگ ایران و عراق، نفت از مقام «سلاح» به مقام «ابزار جنگ» ارتقا یافته است. کشورهای متخاصم در استراتژی جنگی خود به سه صورت از نفت به‌عنوان «ابزار جنگ» استفاده کرده‌اند. آنها کوشیده‌اند ظرفیت تولید نفت یکدیگر را از طریق حمله به تأسیسات نفتی یکدیگر در خشکی، جاهای نفتی، مناطق ساحلی و تانکرهای نفتکش نابود سازند (ص ۲۳۱).

تبیین و تفسیر می‌کند. نویسنده در ضمن اینکه احساسات ضدصهیونیستی را در جمهوری اسلامی و نقش آن را در سیاست خارجی این کشور مهم می‌داند، چنین نتیجه می‌گیرد که،

کوشش ایران در جهت اسلامی کردن جنگ بین اعراب و اسرائیل تنها به تبلیغات محدود شده است و دیگر هیچ. با این حال، تأثیر انقلاب از نظر کلی بر فلسطینیان انکارناپذیر است... این واقعیتی است که در نتیجه انقلاب ایران، اسرائیل عظیمترین عقب‌نشینی استراتژیکی را در تاریخ خود تجربه کرد (ص ۱۶۱).

نویسنده در گفتار «اتزوای سیاسی مصر» نشان می‌دهد که موضع ایران نسبت به مصر هم از اختلافات ایدئولوژیکی و هم از مصالح ایران در جهت استفاده از کانال سوئز و رابطه فرهنگی طولانی بین دو کشور متأثر است. اما آنچه رابطه را پیچیده‌تر و زمینه را برای تبلیغات سیاسی به ضد حکومت مصر فراهم کرده «کمکهای دولت مصر به عراق در جنگ آن کشور با ایران است.» (ص ۱۶۹). افزون بر آن، «انقلاب ایران شکاف دیرین بین طرفداران سیاست دنیایی و سیاست دینی را در مصر عمیقتر کرد» (ص ۱۷۳)، که در نتیجه آن، طرفداران سیاست دینی به فعالیت و تحرك بیشتری تشویق شده‌اند. پس از آن نویسنده به اسلامی شدن قضایا در لبنان می‌پردازد و این بحث را با جمله زیر آغاز می‌کند:

چه کسی می‌توانست تصور کند که از میان تمام کشورهای خاورمیانه لبنان خواهد بود که در آن قدرت و نفوذ آمریکا بالاترین ضربه را به‌موجب تأثیر انقلاب ایران ببیند؟ (ص ۱۷۹).

در اینجا، همچنین از اتحاد ایران و سوریه، از حمله اسرائیل به لبنان و از مظلومیت شیعیان در لبنان سخن به میان آمده است. اما در اینکه آیا تشکیل جمهوری اسلامی در لبنان عملی خواهد شد و نابودی قدرت و نفوذ آمریکا در لبنان دایمی خواهد بود یا نه، پاسخ نویسنده به هر دو سؤال منفی است. به نظر او موفقیت هر دو مورد در لبنان تا حد زیادی به تداوم اتحاد میان ایران و سوریه بستگی دارد. اما دایمی بودن رابطه حسنه بین ایران و سوریه بعید به نظر می‌رسد چه،

برای حل مشکلات آن پاسخ آسان... ما باید تغییرات اساسی را در عمل تشویق کنیم نه اینکه به نام تغییرات مفالمت آمیز وضع موجود را حفظ کنیم. (صص ۲۵۰-۲۵۲).

خلاصه بالا نشان می‌دهد که این کتاب برای خواننده غربی و بویژه آمریکایی تألیف شده، و مسلماً منافع غرب را در مد نظر قرار داده است. اما مطالعه مطالب آن و دقت در آنها، از لحاظ اینکه نویسنده هم در محافل دانشگاهی و هم در محافل و مراکز تصمیم‌گیری سیاسی در واشنگتن اعتبار زیادی دارد، برای ما مهم و لازم است. چه بسا تجزیه و تحلیل او در روند تعیین سیاست آمریکا در خاورمیانه تأثیر بگذارد. مثلاً با اینکه انتشار کتاب عملاً با دوره بحران کاخ سفید به علت سفر «مک‌فارلین» به ایران (ایران گیت) همزمان بود، کتاب از حسن اقبالی برخوردار شده است. حتی اگر بحثهای کتاب را مفید ندانیم یا آنها را از دید منافع آمریکا تلقی کنیم، نفع مطالعه آن در این است که نمودار روش طرح مسئله و همچنین پرسشهای مهم در این خصوص است. افزون بر آن، نحوه برخورد کتاب از نظر کلی یکی از مهمترین جنبه‌های کارکردی نظام بین‌المللی را بر ما نمایان می‌سازد و آن اینکه یکی از مقولات مهم در رفتار کشورها نحوه برداشت و یا باور آنها نسبت به مسائل است و نه واقعیت و یا حتی حقیقت آن مسائل. البته بسیاری از این برداشتها ممکن است بر واقعیات مبتنی باشد، اما نکته مهم این است که باور و برداشت کشور «الف» از خطری که کشور «ب» دارد، حتی اگر این باور خیالی باشد، منشاء اثر است و در رفتار کشور «الف» و تصمیم‌گیری سیاسی آن کشور نقش مهمی ایفا خواهد کرد. به نظر نگارنده، مؤلف کتاب در نشان دادن این باورها و نشان دادن هراسی که انقلاب اسلامی ایران در کشورهای منطقه پدید آورده است موفق بوده است.

نویسنده بخش پنجم، یا گفتار آخر، را با عنوان «تغییر شرایط در خاورمیانه: رهنمودهایی برای تعیین مشی سیاسی در ایالات متحده»، به توصیه‌هایی به دولتمردان آمریکا اختصاص می‌دهد، زیرا به قول او:

انقلاب ایران بوضوح موجب تغییرات مهمی در اوضاع خاورمیانه در چند سال اخیر شده است (۲۳۵).

وی نتیجه می‌گیرد که در اخذ تصمیم برای تعیین مشی سیاسی در ایران، به‌رغم تبلیغات سیاسی، عناصری چون «خودداری سیاسی و واقعگرایی» نقش مهمی داشته است. نویسنده با توجه به اهمیت استراتژیکی ایران و، به‌طور کلی اهمیت تأثیر انقلاب اسلامی و عملکرد ایران در سیاست خارجی در چند سال اخیر، موضعگیریهایی زیر را به دولتمردان آمریکا توصیه می‌کند: (۱) کوشش در پذیرفتن واقعیت انقلاب در ایران و در همان راستا دست برداشتن از سیاست تحدید ایران؛ (۲) آمادگی برای مشاهده احتمال پیروزی بدون قید و شرط ایران [در جنگ] و تأثیر ایران بر روند سیاستهای آتی پس از آن پیروزی؛ (۳) توجه و تأکید بیشتر بر یک دیپلماسی منطقی تا بر تهدید نظامی؛ (۴) تشویق [کشورهای عضو] شورای همکاری خلیج [فارس] در جهت تبدیل آن شورا به یک کنفدراسیون که ایران نیز در آن نقش فعالی ایفا کند؛ (۵) کمک به موجبات حصول برداشتی غیر سطحی از پی آمدهای انقلاب در رابطه با مسئله اعراب و اسرائیل با کوشش دیپلماتیک در جهت اسلامی نشدن آن مسئله؛ (۶) تجدید نظر در رابطه با سوریه و کوشش در برقراری یک رابطه حسنه با آن کشور؛ (۷) تأمل و تجدید نظر در نزدیکی بیش از حد با دولت مصر؛ (۸) رها نکردن لبنان و دایمی نکردن غیاب خود در آن کشور؛ (۹) دوری از خام‌اندیشی درباره دایمی بودن و فور نفت و آگاهی بر این معنی که چه بسا بر اثر تغییر اوضاع و تأثیر آن در مسائل سیاسی و استراتژیک و فنی مربوط به نفت، تکان جدیدی از حیث افزایش قیمت نفت وارد گردد، و سرانجام، (۱۰) دست یافتن به یک برداشت عمیق از هراسی که انقلاب اسلامی در منطقه انداخته است.

آمریکا می‌بایست انقلاب اسلامی در ایران را، با مطلق کردن برخی از عوامل، دست کم نگیرد و دید ژرفتری نسبت به احیای اسلام پیدا کند. تحولات ایران دنباله همان کوششی است که،

متفکران اسلامی از قرن نوزدهم برای یافتن واکنش مناسب در برابر ستیزجویی «فرهنگ عالمگیر [غربی]» جهت نفوذ در این کشورها کرده‌اند. فعالیت‌هایی چون کوشش جمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده، محمد اقبال، ابوالاعلی مودودی، سید قطب و حسن البنا، در گذشته، و [امام] آیت‌الله خمینی و علی شریعتی در سالهای اخیر از این قبیل است... ما باید دریابیم که نه برای شرایط و اوضاع خاورمیانه توضیح ساده وجود دارد و نه

